۳۳. رؤیت هلال (۱۴۰۱/۱۰/۱۱)

۳۳. رؤیت هلال (۱۴۰۱/۱۰/۱۱) سال تحصیلی (۱۴۰۲-۱۴۰۱) - یکشنبه، ۱۱ دی ماه ۱۴۰۱ موضوع : لزوم تفکیک و انمگذاری مراحل فعلیت حکم

- پیش‌گفتار(چکیده)
- اراده در خداوند و انسان
- نقد صاحب حدائق نسبت به صدوق در جمع بین روایات عدد و روایت رؤیت در فقیه
- تقدم قرائن متصله در حل تعارض ادله
- حدیث ضعیف، قرینه‌ای برای جمع دو روایت
- جمع بین دو روایت «صم للرؤیة» و استحباب صوم یوم الشک، در حدیث ضعیف عبد العظیم حسنی
- لزوم انمگذاری مراحل فعلیت تدریجی در حکم
- تطبیق تدریج فعلیت حکم، در عبادت صبی مراهق
- وجوب احتیاطی در صوم یوم الشک
- رفع خلط مراحل وجوب با انمگذاری آن مراحل
- تفکیک بین مراحل وجوب و مقام مدیریت امتثال
- ارتباط وجوب اختیاری و اضطراری با مدیریت امتثال و مراتب وجوب
- وجوب موسّع و وجوب مرغّب

پیش‌گفتار(چکیده)

موضوع اصلی:
لزوم تفکیک و نامگذاری مراحل فعلیت حکم

موضوعات فرعی:
نقش تفکیک و تسمیه مراتب تدریجی فعلیت حکم در حل تعارضات
وجوب احتیاطی در صوم یوم الشک
نقش قرائن متصله در حل تعارضات
نقش حدیث ضعیف در جمع روایات

اراده در خداوند و انسان

شاگرد: داعی را توضیح می‌فرمایی‌د. اراده خداوند متعال را هم تعریف به داعی می‌کنند.

استاد: اگر بحث‌های کلامی اراده و داعی منظورتان است که خیلی گسترده است.

شاگرد: آن چیزی که شما از اراده تعریف می‌فرمایی‌د را بفرمایی‌د. هم در خداوند متعال و هم در انسان.

استاد: اراده و داعی در انسان دو چیز است. به نظرم در کلمات مرحوم اصفهانی بود. مراحل اشتداد شوق را که می‌گفتند اولین آن‌ها علم بود. علم به مصلحت اولین مرتبه آن بود. بعد تصور حصولش و فوائدش و شوق اکید و در نهایت به اراده و تصمیم می‌رسید که علت مباشر فعل می‌شد. این‌ها را فرموده بودند. علی‌ای حال داعی و اراده در دو مرحله منحاز و ممتاز از مراتب انجام یک کار هستند. اما اراده تشریعی و داعی –اگر درست باشد که در اینجا آن‌ها را مطرح کنیم- در انشاء عالم ثبوت احکام شرعی فرق می‌کند. با عالم ثبوت کاملاً متفاوت است. نسبت به عملی که یک شخص انجام می‌دهد، آن جدیده کردن است و خود عمل اقدام خارجی برای وصول به غرض است. این کلی‌ای است که در ذهن من است. حالا اگر بحث خاصی از آن در ذهن شریف شما هست، همان را مطرح کنید و من آن را تصور بکنم.

شاگرد: در خداوند متعال اراده را که همان داعی تعریف نمی‌کنید؟

استاد: نه، من اصلاً یادم نمی‌آید که برای خداوند متعال کسی داعی را گفته باشد.

شاگرد: در کشف المراد می‌گوید داعی ای همان علم به مصلحت.

استاد: آن، داعی‌ای که ما می‌گوییم نیست.

شاگرد: بله در آن جا تعریف علم به مصلحت می‌کنند.

استاد: آن علم به مصلحت دقیقاً مساوی و معادل داعی است. یعنی در خداوند متعال علم به او مصلحت را تعبیر می‌کنیم به داعی. به تناسب مقام ربوبیت اینچنین است. نه اینکه در آن جا دو تا باشد.

شاگرد: اراده همان داعی است؟

استاد: بله، اگر اراده را صفت فعل بگیری‌د، دراینصورت آن وقت، وقت ظهورش است. و الا اگر شما علم -که صفت ذات است – را مرادف با داعی بگیری‌د در آن جا هم اراده متناسب با مقام ذات می‌شود. آن وقت در روایات خلاف آن هست. در روایات شاید حتی یک روایت به‌عنوان صریح و عنوان اولی –نه به حمل شایع- پیدا نشود که اراده را صفت ذات بگیرد. به حمل اولی یعنی اسم آن را ببرد. آن چه که معروف از روایات اهل البیت علیهم‌السلام است، این است که اراده صفت فعل است. لذا وقتی صاحب اسفار به اینجا می‌رسد مفصل بحث می‌کند و می‌گوید مبنای حکما و معروف زدن آن‌ها این

است که اراده صفت ذات است؛ معروف نزد اهل البیت علیه‌السلام این است که اراده صفت فعل است؛ حال باید چه کنیم؟ ایشان بحث می‌کند که بین این‌ها بحث کند. علمای حال در اراده تشریعی مباحث خاص خودش را دارد. نمی‌دانم در اینجا خدمت شما بود یا جای دیگر بود که راجع به اراده تشریعی و توضیح آن و اینکه در خدای متعال آن را به چه صورت تصویر کنیم، به تفصیل مباحثه کردیم.

نقد صاحب حدائق نسبت به صدوق در جمع بین روایات عدد و روایت رؤیت در فقیه

خود شما فرمودید که این مباحث چقدر طولانی شد. حرف خوبی است. چهار باب بود. انشاءالله با این طول و تفصیلاتی که داده شد، با فاصله کوتاهی یک مرور سریع بر روایات این چهار باب داشته باشیم. من امروز هم خلاصه‌ای از آن را عرض می‌کنم. همچنین نکاتی را مطرح می‌کنیم که باید روی آن‌ها فکر کنیم در قبال فرمایشی که از بزرگانی مانند صاحب کفایه شروع شده بود؛ گفته بودند در روایات، وجوب صوم منوط به یقین است. ولذا اصلاً در وجوب صوم ما شک نداریم. استصحاب معنا ندارد. تعبیری بزرگی بود؛ اصلاً استصحاب کجا است؟ اگر شک داریم یقین داریم که صوم نیست. خیلی حرف بود. لذا به‌خاطر همان است که ما به اینجا آمدیم. تا الآن به روایت سوم آمدیم؛ روایت بشیر نبال بودیم.

> 6:56

اگر من بخواهم در مجموع روایات خلاصه‌ای را عرض کنم؛ باب پنجم استحباب صوم یوم الشک بود. باب ششم؛ عدم جواز صوم یوم الشک بنیة الشهر المبارک بود. دیدم مرحوم صاحب حدائق نکته‌ای دارند که خیلی از افرادی که راجع به صدوق بحث کرده‌اند، نمی‌دانم گفته‌اند یا نه. ایشان می‌فرمایند: «و العجب من الصدوق».

این نکاتی که عرض می‌کنم فقط برای مراجعه شما است. اشاره می‌کنم تا وقت گرفته نشود. حدائق جلد سیزدهم، صفحه 280، استعجابی از صدوق دارند که نکته‌ای در آن هست. خیلی‌ها به مرحوم صدوق ایراد گرفته‌اند؛ از شیخ علی محقق ثانی و دیگران که چطور شده شما در «فقیه» تناقض گفته‌اید! در فقیه هم عنوان زده‌اید «باب الصوم للرؤیة و الافطار للرؤیة». بعد روایات عدد را آورده‌اید و گفته‌اید «یتقی کما یتقی الشیعة» و بعد هم می‌گویید همه اینها فتوای من است و حجت بینی و بین الله است. خب اینکه تناقض شد. اگر رؤیت است، عدد نیست. اگر عدد است، رؤیت نیست. اینها را مفصل دارند.

در کتاب رؤیت هلال در جلد پنجم در باب روایات رؤیت هلال نگاه کنید. اقوال و مباحث مفصلی را ذیل روایات عدد آورده‌اند. کسانی که به شیخ صدوق ایراد گرفته‌اند و گفته‌اند شما تناقض گفته‌اید را بررسی کرده‌اند؛ بررسی تاریخی خوبی هم کرده‌اند. یک نقد خیلی تندی هم علیه تعلیقه‌زننده بر بحارالانوار دارند. نقدهای تاریخی خوبی دارند؛ یعنی مستند به اینکه فقیه و مقنعه و هدایه و امالی و تصنیفات شیعه اینطور نبوده که در تعلیقه بحارالانوار گفته‌اند. منظور اینکه به اینها نگاه کنید، نکات خوبی در آن جا هست. ولی به نظرم این حرف صاحب حدائق همان جا هم نبود.

نکته‌ای که صاحب حدائق دارند این است:

> **العجب هنا من الصدوق في الفقيه فإنه وافق الأصحاب في هذه المسألة أيضا فقال باستحباب صومه بنية انه من شعبان و انه يجزئ عن شهر رمضان ولو ظهر انه منه و حرم صومه بنية كونه من شهر رمضان كما لا يخفى على من راجع كتابه[1]**

«... فإنه وافق الأصحاب في هذه المسألة أيضا فقال باستحباب صومه بنية انه من شعبان»؛ سوم الشک را بنیه انه من شعبان روزه بگیری. می‌گوییم این برای وقتی است که هوا صاف باشد و بتوانید با رؤیت ببینید. اما اگر هوا ابری است به اخبار عدد مراجعه کنید. کما اینکه خود صاحب حدائق هم در صفحه ۲۷۹ این را ترجیح می‌دهند و می‌فرمایند: «بانه المؤید المنصور». آن نکته‌ای که ایشان دارند این است: می‌گویند شما روی مبنایی که هر دو باب را آورده‌اید چاره‌ای ندارید، بگویید محل ظهور و محل اختلاف روایات عدد و روایات صوم آن جایی است که اگر هوا صاف است، «صم للرؤیة» می‌آید. اگر هوا ابری است سراغ عدد بروم. اما اینکه می‌گوید سراغ عدد بروم به چه معنا است؟ عدد که می‌گوید ماه مبارک است و روزه را بگیر! خود شما در فقیه می‌گویید وقتی سوم الشک آمد روز سیام شعبان را حتما ًباید به نیت شعبان بگیرید و حرام است که به نیت رمضان روزه بگیرید. می‌گویند اینجا چطور شد؟! از طرفی می‌گویید نسبت به اخبار عدد یُتقی؛ در هوای باز که روشن است و اخبار رؤیت را آورده‌اید. در هوای مغیّم و ابری هم شما می‌گویید حرام است که نیت ماه مبارک بکنید، خب چه جایی برای اخبار عدد می‌ماند؟! این نکته‌ای که ایشان یک نحو تناقض‌گیری از مرحوم صدوق دارند، در جای دیگر و در کلمات نیست. اگر بود بعدا تذکر دهید.

من که این را گفتم به این خاطر بود که مانند بحث تعدد قرائت، در آن زمان فضای روایات عدد مثل زمان الآن ما نیست. یعنی بینی و بین الله در بسیاری از روایات وقتی بخواهیم جمع کنیم، اگر بخواهیم در فقه الحدیث آنها به‌خوبی جلو برویم باید ذهنمان را به آن زمان ببریم که روایات عدد پررنگ بود.

خود صاحب حدائق هم می‌گویند:

> **أقول: و الذي أقوله في هذا المقام- و يقرب عندي و ان لم يتنبه له أحد من علمائنا الأعلام- هو انه لا ريب في اختلاف رواياتا الطرفين و تقابلها في البين و دلالة كل منها على ما استدل به من ذينك القولين، و ما ذكروه من تكلف جمعها على القول المشهور تكلف سحيق سخيف بعيد ظاهر القصور[2]**

بعد شروع می‌کنند و می‌گویند محمل این روایات عدد، تقیه است. البته احدی از عامه هم عدد را نگفته‌اند. می‌گویند این برای این بوده که بین شیعه القاء خلاف کنند. البته مختار ایشان و بررسی آن، جای خودش. علی‌ای حال مختار ایشان این می‌شود. منظور من این است که این بیان ایشان را نگاه کنید، در زمان ایشان اینطور بوده اما در آن زمان فضا سنگین بوده است. شاید خود آشیخ علی محقق ثانی رضوان‌الله‌علیه بود، ایشان می‌گویند اینکه صدوق فرموده‌اند کسی که این را بگوید «یتقی کما تتقی العامة»، می‌گویند پس پدرشان هم از کسانی هستند که باید از

او تقیه کنند. از اینجا معلوم می‌شود که شیخ علی، فقه الرضا را به پدر شیخ صدوق نسبت داده‌اند. اینها نکات خیلی خوبی است و سر جایش کارساز است.

---

[1] الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة ج۱۳ ص۲۸۰

[2] همان ج۱۳ ص۲۷۸

تقدم قرائن متصله در حل تعارض ادله

آن چیزی که من می‌خواهم عرض کنم این است: روایات باب پنجم استحباب صوم یوم الشک است، باب ششم این است که نیت ماه مبارک نکنید. در ابواب احکام شهر رمضان باب سوم این بود: علامة شهر رمضان رؤیة الهلال. باب آخر هم باب شانزدهم بود: عدم جواز صوم یوم الشک بنیة انه من رمضان؛ که به باب ششم نزدیک بود و تکراری از آن بود. مجموع این روایات را که ببینید عرض من این است:

اگر بین دو دسته از روایات، توافق ندیدیم، برای جمع بین اینها باید تلاش کنیم. قرائن منفصله در جمع آنها خوب است؛ جمع عرفی خوب است. اما چیزی که از نظر قوت جمع و قوت کار کلاس فقه باید ردهبندی کنیم؛ ردهبندی مراتب پیجویی ادله است؛ پیجویی قرائن متصله است. یعنی شما همیشه در مقام جمع و در مقام فقه الحدیث و پیش بردن بحث، ابتدا باید بهدنبال قرائن متصلهای بگردید که جمع می‌کند و کار را جلو می‌برد. قرائن متصله مهم است.

حدیث ضعیف، قرینه‌های برای جمع دو روایت

در بابی که الآن هستیم؛ باب پنجم و ششم بود. من می‌خواهم یک حدیث بگویم که دقیقاً همه مباحث را با هم جمع می‌کند؛ جلوتر هم آن را عرض کردم، الآن می‌خواهم نکته‌ای به آن اضافه کنم. حدیث نهم از باب ششم ابواب وجوب صوم است. همانی است که مرحوم صدوق هم در فقیه آورده‌اند و هم در فضائل الاشهر الثلاثه آورده‌اند. در فضائل شهر شعبان آورده‌اند. در فضائل سند آورده‌اند. در فقیه سند را ارسال کرده‌اند و فرموده‌اند «عن عبد العظیم». در نرم‌افزار آن را ضعیف به حساب آورده‌اند. در فضائل دارد:

> **حدثنا علي بن أحمد (ره) قال: حدثنا محمد بن هارون الصوفي عن أبي تراب عبيد الله بن موسى الرويانی عن عبد العظيم بن عبد الله الحسني عن سهل بن سعد قال سمعت الرضا عليه‌السلام يقول: الصوم للرؤية والفطر للرؤية وليس منا من صام قبل الرؤية للرؤية وأفطر قبل الرؤية للرؤية قال: فقلت له يا بن رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله: فما ترى في صوم يوم الشك فقال: حدثني أبي عن جدي عن آبائه عليهم‌السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه‌السلام: لان أصوم يوما من شعبان أحب إلي من أن أفطر يوما من شهر رمضان[1]**

«... عن أبي تراب عبيد الله»؛ در وسائل عبد الله دارد. **«عبيد الله بن موسى الرويانی عن عبد العظيم بن عبد الله الحسني»**؛ صدوق در هر دو کتاب هم فرموده‌اند سند غریب است. اما در فقیه فرموده‌اند «غریب لا اعرفه الا من طریق عبد العظیم». در فضائل الاشهر فرموده‌اند «غریب لم اسمعه الا من علی بن احمد» که از مشایخ ایشان است. در این روایت این تعابیر را دارند. سند حدیث هم ضعیف است. یعنی روی حساب ضابطه کلاسی، سند ضعیف است. اما نکته این است:

اگر یک حدیث ضعیف آمد اما بر دو جزئی مشتمل بود که جمع هر دو جزء را در هیچ روایت صحیحی ندارید ولی افتراق هر دو جزء را در احادیث صحیحه دارید؛ در حدیث ضعیف می‌گوید الالف باء و الجیم دال؛ دو مطلب را می‌گوید. در هیچ حدیث صحیحی در کنار هم به این صورت ندارید اما در حدیث صحاحی دارید که الالف دال، در روایت صحیح دیگر هم دارید الجیم دال. وقتی یک روایت ضعیف این دو را در کنار هم می‌آورد، می‌توانیم الآن بگوییم ما به قرینه متصلهای دست یافته‌ایم که در مقام جمع و استظهار از دو دسته روایات صحیحی است که به‌صورت جدا آمده بودند؟ این را می‌توانیم بگوییم یا نه؟ این سؤال خوبی است.

یکی از فوائد روایات ضعیفه این است. جلوتر عرض کردم که گمان من این است که میتوانیم. چرا؟ ولو سند روایت ضعیف است اما مفادش که چیز علاوهای نیست. هر دو مفاد را در دو دسته از روایات صحیح داریم و آن روایت صحیح هم ظاهرش بهگونهای ناموافق میآید. یعنی نسبت به هم قرینهی منفصلهای هستند که بدوا توافق ندارند. خب وقتی یک روایت ضعیف هر دو را در کنار هم میآورد ذهن ما را بیشتر سراغ این میبرد که وقتی قرینه متصله شد، از آن بهعنوان یک کلام واحد استظهار کنیم. این یک فائدهای برای روایت ضعیف است. پس ولو سند روایت عبد العظیم ضعیف است اما در مانحن فیه میتواند این نقش را ایفاء کند که دو دسته از روایات عظیمه که هر دو صحاح است را در یک بیان جمع کند.

---

[1] فضائل الأشهر الثلاثة ۶۳

جمع بین دو روایت «صم للرؤیة» و استحباب صوم یوم الشک، در حدیث ضعیف عبد العظیم حسنی

روایات صحیحه چیست؟ یکی روایت یوم الشک است. «احب ان افطر» و «وفق له» بود که همه این روایات سندهای خوبی داشت. قبلاً خواندیم. یک دسته استحباب و اجزاء صوم یوم الشک بود. دسته مفصل دیگر در باب سوم بود؛ «سئل علیه‌السلام عن الاهلة و قال هی اهلة الشهور، صم للرؤیة و افطر للرؤیة». آن هم در بین صحاح معروف است. حالا این را چه کار کنیم؟ این روایت میگوید «صم للرؤیة» و آن میگوید مستحب است که یوم الشک را روزه بگیری!

این روایت عبد العظیم به زبانی هر دو را در یک حدیث جمع میکند. با سؤال و جواب پشت سر هم. باب ششم از ابواب وجوب الصوم، روایت نهم.

> **وباسناده عن عبد العظيم بن عبد الله الحسني، عن سهل بن سعد قال: سمعت الرضا عليه السلام يقول: الصوم للرؤية والفطر للرؤية، وليس مني من صام قبل الرؤية للرؤية وأفطر قبل الرؤية للرؤية قال: قلت له: يا بن رسول الله فما ترى في صوم يوم الشك؟ فقال حدثني أبي عن جدي، عن آبائه عليهم السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: لان أصوم يوما من شعبان أحب إلي من أن أفطر يوما من شهر رمضان.[1]**

«قلت له: يا بن رسول الله فما ترى في صوم يوم الشك؟»؛ شما که میگویید **«الصوم للرؤیة»؛** میگویید تا ندیدی نباید صوم نرو. حضرت فوری حدیثی را نقل میکنند: **«قال حدثني أبي عن جدي، عن آبائه عليهم السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: لان أصوم يوما من شعبان أحب إلي من أن أفطر يوما من شهر رمضان»؛** ببینید حضرت طرفین را در یک روایت جمع کرده‌اند. یک جا میگویند **«الصوم للرؤیة»؛** فقط با رؤیت روزه بگیر. بعد میگویند خب یوم الشک چه؟حضرت میفرمایند «لان اصوم یوما من شعبان احب الی من ان افطر یوما من شهر رمضان». پس یوم الشک میتواند از شهر رمضان باشد. پس چطور حضرت فرمودند «صم للرؤیة»؟

آقایان گفتند که «صم للرؤیة» یعنی اگر یقین داری که روزه هست و ماه مبارک است، اگر شک داشتی قطع داری که نیست. و حال آنکه در این روایت با اینکه حضرت فرمودند «صم للرؤیة» همینجا خودشان میگویند «افطر من شهر رمضان». جمع کلمه «من شهر رمضان» و «صم للرؤیة» در کلام واحد به چه صورت است؟ جمعش این است که این «من» میگوید شهر رمضان یک واقعیتی دارد که وجوبش عند الله بالفعل میشود. خب صومش برای چیست؟ برای تو است. برای این است که تو احراز کنی و وقتی وجوب برای تو محرز شده آن را انجام بدهی. این قرینه متصله در این روایت خیلی خوب است. شبیه صحیحه اسحاق بود که حضرت فرمودند «لاتصم الا ان تراه» بعد فرمودند: «فان شهدوا عندک انهم رأوه فاقضه». قرینه متصله در جمع خیلی قوی است. نگیر تا ببینی. بعد میگویند اگر گفتند دیدند قضا کن. خب اگر تا وقتی ندیدهای اصلاً وجوبی نیست، پس میخواهی چه چیزی را قضا کنی؟! خود این قرینه متصله در کلام واحد میگوید من که میگویم «لاتصم الا ان تراه»، به این دلیل است که دارم تو را مدیریت میکنم. تا احراز نشده واجب نیست که روزه بگیری. اما اینطور نیست که وجوب نیامده باشد. اگر ندیدی اما بعداً فهمیدی که وجوب آمده بود قضا کن. این قرینه متصله در این حدیث چیز کمی نیست. لذا شما باید در این باب قرائن متصله را برای سائر روایات برجسته کنید. این روایت جناب عبد العظیم هم مانند «فاقضه» است. یعنی بین رؤیت و بین «من شهر رمضان» در یک حدیث جمع شده است.

> 23:35

اگر هم سند ضعیف است، عرض کردم ضعف سند درجایی‌که قرینه متصله را برای شرح سائر روایات آورده شود، مشکلی ندارد.

شاگرد: «صام قبل الرؤیة للرؤیة»... .

استاد: در برخی از نسخه‌ها این را ندارد. ولی نیازی به آن هست. خوب هم هست.

شاگرد: «قبل الرؤیة للرؤیة» به چه معنا است؟

استاد: یعنی رؤیت، ثبوت حکم و قطعیت ماه مبارک است. در اینجا «صام قبل الرؤیة للرؤیة» یعنی به‌خاطر قطعی شدن ماه مبارک است. چه چیزی را دفع میکند؟ یکی از همین روایاتی که «لیس منا» فرمودند شبیه قَسَمی است که صاحب حدائق میگویند آن طرفش هم قسم خورده است. البته ایشان میگویند «اقناعات ضعیفه». در روایات عدد قسم خورده‌اند؛ والله. صاحب حدائق میگویند اقناعات ضعیفه ای اقناعات برای عوام. این برای آن طرف است. در این طرف هم حضرت میگویند «لیس منا». «لیس منا»ای است که کاملاً دارند کار را محکم میکنند. در ذهن من بود که اتفاقا «لیس منا» ناظر به روایت عدد است. در آن زمان فضای این روایات سنگین بوده. من نمیدانم این قدر که به مرحوم صدوق تنقیص‌گیری کرده‌اند و گفته‌اند جناب صدوق تنقیص گفته ای، اما چرا به مرحوم کلینی نگفته‌اند؟! مرحوم صدوق عبارت تندی آورده‌اند و «یتقی کما تتقی الاعامه» و همه تحریک شده‌اند. مرحوم کلینی تنها حدیث را آورده‌اند، ولی خب کافی است. یک جا رؤیت هلال را میگویند و روایاتی مانند «لاتصم الا ان تراه» را میآورند و بعد از آن مفصل روایت عدد را هم میآورند. خب جمع بین رؤیت و عدد آن هم در یک کتاب روائی چیست؟! مگر اینکه بگویند ایشان نگفته‌اند این روایات حجت بین من و رب من است؛ بلکه فقط میخواهند روایت بیاورند. علیای حال بحث روایات عدد جای خودش باشد.

---

[1] وسائل الشيعة - ط الإسلامية ج۷ ص۱۷

لزوم نام‌گذاری مراحل فعلیت تدریجی در حکم

من امروز می‌خواهم نکته‌ای را عرض کنم؛ اگر تصورش سر برسد. اگر با هم توافق کنیم تا تصورش سر برسد، شاید چیز خوبی شود. اما اگر تصدیق هم فرمودید بعد از تصدیق هم برای آن نام‌گذاری هم می‌کنیم. اگر تصدیق نشد دیگر راحت هستیم! وقتی تصدیق نکردیم نیازی به نام‌گذاری نداریم. آن چه که می‌خواهم امروز عرض کنم این است:

ببینید ما برای علم به حکم مطلبی را گفتیم؛ گفتیم که عدم علم به حکم، منافاتی با فعلیت حکم ندارد. جلسه قبل صحبت کردیم. این نزد هر متشرعه‌ای واضح است. طرف ایزده صبح به خواب رفته و ساعت هشت شب بیدار می‌شود، کل وقت نماز ظهر و عصر را خواب بوده؛ از بچه و بزرگ بپرسید چه می‌گویند؟ می‌گویند نمازش دیگر گذشته ای باید قضا کند؟ باید قضا کند. خب قضا یعنی امر بالفعل نبوده اما باید قضا کند؟ ای بالفعل بوده؟ ارتکاز متشرعه این نیست که بالفعل نبوده. می‌گویند نماز ظهر واجب شده بوده؛ بر او هم واجب شده بوده اما او خبر نداشته. بالفعل بوده. و لذا می‌گویند «اقض ما فات»؛ «فوت» بر آن صادق است. در فوت باید یک چیزی باشد تا فوت باشد؛ اقض ما فات کما فات. خب همه این را می‌دانند در وقت زوال وجوب نماز ظهر برای این آقای خواب بالفعل است. اما خب خواب است و جاهل به این است که ظهر شده؟ عرض کردم واژه‌ای بگذاریم؛ مثلاً «فعال» نیست. وقتی که جاهل هستی وجوب فعال نیست. این یک اصطلاح بود.

نکته‌ای که الآن می‌خواهم عرض کنم و دنبال آن بروم تا بعد اسم آن را پیدا کنیم، این است: شارع که در عالم ثبوت موضوع حکم را در نظر گرفته مجموعه امور است. در مجموعه امور که حکم را روی آن آورده هیچ چیزی را فروگذار نکرده است. وقتی شما می‌گویید حکم، وجوب صلات ظهر است؛ وجوب حکم است. صلات ظهر، متعلق الحکم است. موضوع می‌شود مجموعه و همه چیزهایی که شارع در نظر گرفته و این وجوب را بر آن بار کرده؛ علیت تامه برای ترتب حکم دارد. به آن موضوع می‌گوییم. می‌خواهم قاعده کلی را عرض کنم؛ هر کدام از اجزاء این مجموعه وقتی محقق شد، وجوب نسبت به آن، یک اسم خاص نیاز دارد. حالا چه زمانی فضای بحث غنی شود و برای اینها اسم‌گذاری کنند تا خودشان مخلوط نکنند، نمی‌دانم چه زمانی می‌شود. ولی در هر صورت به اسم‌گذاری نیاز است.

خب چرا؟ چه نیازی دارد؟ مثلاً زوال یکی از اموری است که وجوب را می‌آورد. چه لزومی دارد برای وجوب عند الزوال نام گذاری کنیم. اذا زالت الشمس دخل وقت الصلاة. اذا زالت الشمس وجبت صلاة الظهر. کجایش مشکل دارد تا نام‌گذاری کنیم؟ ببینید وقتی سؤالاتی مطرح می‌شود و ارتکاز شما تحریک می‌شود می‌بینید که چرا عرض می‌کنم. زوال جزئی از موضوع است، الآن وقتی زوال شد و شما هم می‌گویید علم به وجوب دارد و همه اینها فعال است. فعال به چه معنا است؟ صلاة ظهر فعال است. یعنی این را بخوان.

شاگرد: عقاب می‌شود اگر نخواند.

استاد: نه، غیر از عقاب. عقاب برای ترکش است. فعلاً الآن که می‌گویی‌م فعال است به چه معنا است؟ یعنی بلندشو و بخوان. خب حالا اگر وضو ندارد اگر نمازبب‌ندد درست است؟! نه، پس چطور فعال است؟ فعال بودن وجوب صلاة ظهر به این است که بگوید کبّر؛ الله‌اکبر بگوید. خب او وضو ندارد. پس چطور فعال است؟ پس هنوز خیلی خیلی فعال نیست. هنوز بند این است که وضو را بگیرد تا بعدش من به تو بگویم «صلِّ صلاة الظهر». تا وضو نداشته باشی امر به صلاة ظهر به این درجه از فعالیت نیست که کبّر را هم بگوید. لذا فعلاً باید وضو را بگیرد.

مثلاً الآن حائض است و نمازِ ظهر شد. وجوب ظهر فعال هست یا نیست؟ فعال را معنا کردیم به علم به وجوب. زوال شده و او هم عالم است. الآن حائض است وجوب فعال هست یا نیست؟ نیست. اگر بگویی‌م که علم دارد، خب او علم دارد؛ با تعریفی ما وجوب فعال است. یعنی وقتی علم پیدا کرد وجوب فعال است. اما مانع هست؛ او حائض است. از ناحیه علم هیچ مشکلی ندارد اما از ناحیه مانعی دیگر برای نماز مشکل دارد.

خب من الآن می‌خواهم این را عرض کنم، در تسمیه به فعال که برای وجوب آوردیم و گفتیم وجوب فعال، تنها علم را ملاحظه کرده بودیم. علم را که ملاحظه کردیم گفتیم وجوب دو جور است؛ یا فعال هست یا نیست. خب وقتی حیض را در نظر می‌گیریم چیزهای دیگری پیش می‌آید.

سؤالی که می‌خواهم مطرح کنم این است: الآن یک وجوبی هست که وقتش هست اما شک داریم آمده یا نیامده. مثل همین ویروس الشک خودمان که نمی‌دانیم ماه مبارک آمده یا نیامده. اسم این وجوب چیست؟ البته اگر بعداً بفهمیم ماه مبارک بوده. می‌خواهیم اسم‌گذاری کنیم. شما گفتید که اگر علم داریم وجوب فعال است. اینجا علم آمده یا نیامده؟ خود شما می‌گویید که شک داریم. اینجا علم آمده یا نیامده؟ نیامده. پس وجوب فعال هست یا نیست؟ فعال نیست. حالا می‌توانید به رجاء و با همان استصحاب ماه مبارک و یا طبق بیان «ان کان و ان کان» می‌توانید روزه را بگیرید و بعداً هم بفهمید که ماه مبارک بوده و مجزی باشد؟ می‌توانید یا نه؟ با این حالی که به رجا احتیاط می‌کنید و احتیاطا سوم الشک را روزه می‌گیرید، این احتیاط به‌خاطر وجوب هست یا نیست؟ به‌خاطر چه وجوبی است؟ اگر فعال نیست پس چطور دارید احتیاط می‌کنید؟ اگر فعال هست شما که علم ندارید. اگر هم فعال نیست پس چطور احتیاط می‌کنید؟ چرا بیست و هشتم و بیست و هفتم چنین احتیاطی را نکردید؟ وجوب سوم الشک از نظر تحریک شما نحو الصوم چه‌جور وجوبی است؟ اسم آن را چه می‌گذارید؟

آن چه که ایشان فرمودند تحریک در آن نبود. گفتن وجوبی است که مشکوک است. فعلاً عنوان مشکوک کاری ندارد. می‌خواهیم یک عنوانی بگذاریم برای وجوب‌هایی که ولو فعال نیست اما درجه‌ای از شک در تحقق آن هست که می‌تواند فاعلیت داشته باشد. فعال نیست اما فاعل هست.

> 34:18

شاگرد: فعال هست اما طیفی است.

استاد: من همین را می‌خواهم بگویم. یعنی ما نسبت به حالات مکلف و اجزاء موضوع نام‌گذاری‌های دقیق تعریف‌شده داشته باشیم که اگر گفتیم وجوب فعال یعنی وجوبی که علم داریم، دیگر از آن عدول نکنیم و بگوییم طیف است. طیف که دوباره ابهام می‌شود. الآن می‌خواهیم برای یک وجوبی که فعال به‌معنای معلوم نیست ولی اثر دارد و سر جایش هست. احتمال می‌دهیم که باشد و این احتمال ما را تحریک می‌کند به سمت احتیاط.

تطبیق تدریج فعلیت حکم، در عبادت صبی مراهق

شاگرد: چرا ما اینها را در وجوب می‌بریم و در امتثال نمی‌بریم؟

استاد: به‌خاطر اینکه آن است که مبدأ امتثال است. تا وجوب نداشته باشیم امتثالی نداریم.

شاگرد: بگوییم وجوب فعلی به همان معنای ابلاغ است. این در تعامل عبد و مولی کافی است. حالا اگر به این وجوب فعلی علم پیدا شد یک مرتبه‌ای از امتثال را می‌خواهد. اگر نسبت به آن شک داشتیم مرتبه دیگری از امتثال را می‌خواهد. اگر علم به آن پیدا شد ولی مانع وجود داشت، مرتبه دیگری از امتثال را دارد. یعنی همه اینها در امتثال تعریف می‌شود.

استاد: اگر موضوع آن محقق نبود چطور؟

شاگرد: تطبیق نشده.

استاد: نه، مرحله را بفرمایید. شما گفتید که کافی است. امتثال نمی‌خواهد.

شاگرد: ما در امتثال خودمان رابطه خودمان با مولی را بررسی می‌کنیم. الآن مولی از ما خواسته که فلان موقع انجام بدهم پس چون زمان آن نیامده الآن نیاز نیست که امتثال کنم.

شاگرد۲: شهید صدر در حق الطاعه بحثی را دارند؛ می‌فرمایند وصول یک مرحله‌اش علم است. ولی می‌گویند جاهایی هم که احتمال می‌دهیم مرحله‌ای از وصول است. در اینجا سؤال حضرتعالی این است که ممکن است باشد ای نباشد اما اگر باشد مرحله‌ای از وصول هست. لذا وقتی می‌گوییم وجوب فعال است، یعنی وجوبی که واصل شود فعال است. لکن این وصولش گاهی به نحو علم است و گاهی به نحو شک است که اگر در حقیقت و واقع بوده باشد به نحوی به ما واصل شده است.

استاد: من که در توضیحات شما مشکلی ندارم. مشکل من در تفاوت احکام است. شما می‌گویید می‌زان وصول است. حالا ای وصول علمی است ای وصول به نحو شک است. خب در وصول علمی حتما باید آن را بگیرید اما در وصول دیگری احتیاط می‌کنید. احتیاط مستحب است.

شاگرد: یعنی در اینجا دغدغه چیست؟

استاد: دغدغه من تفاوت در حکم است. اگر علم دارید صوم شهر مبارک واجب است. اگر یوم الشک است این صوم یوم الشک مستحب است. دو حکم پیدا می‌کنند. پس معلوم می‌شود که حکم مراتب وصول، یکی نیست. من الآن دنبال این هستم. الآن این برای ذهن قاصر من اهمیت دارد. چرا؟ به‌خاطر اینکه ما می‌خواهیم بگوییم وجوب، خودش بالفعل می‌شود. با چه چیزی؟ با آن چیزهایی که در موضوع در نظر گرفته شده. بالفعل شد و تمام.

شاگرد: قبل از آن در اصل ابالغش فعلیت داریم.

استاد: منظور شما از ابالغ با بالفعلی که من میگویم خیلی تفاوت دارد. واژهها را جدا کنیم.

شاگرد: الآن شارع جعل کرد و همین که توسط رسول ابالغ شد بالفعل میشود.

استاد: خب میشود وجوب بالغ. چرا شما بالفعل میگویید؟

شاگرد: یعنی از مرحله انشاء درآمد.

استاد: من حرفی ندارم که بگوییم بالفعل شد. همانطور که این را گفتهاند. عرض من این است که کلمه بالفعل در ده جا به کار میرود و در هر کجا حیثیتی دارد که در آثار تفاوت دارند؛ اگر تفاوت ندانست راحت بودیم. وقتی لفظی است که در اصول و در فضای کلاس فقه این قدر کاربرد دارد و هر کجا آثارش فرق میکند، این نمیطلبد که ما این اصطالحات را جدا کنیم؟! حداقل بگوییم بالفعل درجه یک و ... که همه بدانند. لذا چون سخت است بهتر است که ما واژهها را منفرد انتخاب کنیم؛ حاال یا با وصف یا بدون وصف. و لذا فعال تنها برای علم است.

شما همان جا در علم ببینید؛ شما علم به حکم دارید و علم به موضوع حکم دارید. خمری که بدانید نجس است، نجس است. یعنی علم به خود نجاست را آوردهاید و داخلت دادهاید. اما خمری که بدانید خمر است، نجس است. یعنی علم به خمریت را در حکم داخلت دادهاید. یک صورت هم این است که بگویید خمر نجس است و تمام. در عالم انشاء عرض میکنم. در عالم انشاء خمری که بدانید نجس است، نجس است. این میشود تعلیق حکم به علم به خود حکم. خمری که میدانید خمر است نجس است. یعنی تعلیق حکم به علم به موضوع، نه نفس الموضوع. خمر نجس است، یعنی تعلیق حکم بر نفس ذات موضوع بالداخلت علم؛ علم شما تنها طریقیت دارد و کاشف است. این تفاوتها وقتی میآید، به این مربوط میشود که شما عالم ثبوت را چطور در نظر گرفتهاید.

در سومی که خمر نجس است –نه معلوم الخمریه ای معلوم النجاسه- حکم بالفعل میشود؛ یعنی پیامبر ابالغ میکنند؟ این یک فعلیت است. بعد هم در یک جا یک خمری هست و الآن محل ابتالی مکلف است ولی او هیچ خبری ندارد که خمر است. در اینجا این خمر نجس هست یا نیست؟ این حکم به نجاست بالفعل هست یا نیست؟ بالفعل هست. این فعلیت یعنی هم ابالغ شده و هم اینکه خمر است. همین فعلیت، انطباق قهری است. ولی این نجاست الآن نسبت به این مکلف کاری انجام نمیدهد ولو میخواهد متابع امر شارع باشد. چون خبر ندارد که خمر است. او به خیالش این آب است و خل است. هیچ کاری انجام نمیدهد.

شاگرد: الآن فعال هست. مثالً عبای او با آن برخورد میکند و یک ساعت بعد میفهمد آن مایع ،خمر بوده است.

استاد: آنکه برای بعدش است.

شاگرد: چه زمانی اثر گذاشت؟ همان موقع که برخورد کرد. پس یعنی در همان زمان فعال بوده.

استاد: شما میخواهید فعلیت را بگویید. ولی فعال نبود و لذا میتوانست با آن نماز هم بخواند.

شاگرد: او معذور است. یعنی نجاست به گردن او بود ولی معذور است.

استاد: شما واضحاتی را میگویید که ما در آنها مشکلی نداریم.

شاگرد: عرض من این است که شما دارید اینها در تبع امر پیش می‌بردید.

استاد: من عرض می‌کنم وقتی می‌گوییم خمر نجس است، در ثبوت، اموری را در نظر گرفته‌ایم. وقتی آن اجزاء حکم ثبوتی محقق شد حکم بالفعل می‌شود. اما برای اینکه بر آن حکمِ بالفعل، ترتب آثار شود، چیزهایی بیرون از انشاء، در مقام امتثال دخالت دارد تا آن آثار، مترتب شود. در این دو فضا که هم فضای امتثال بعد از تحقق است و هم فضای مجموع اجزاء خود حکم است؛ وقتی تک‌تک اجزاء مجموع خود حکم محقق شوند وجوب یک رنگی متناسب با تحقق او می‌گیرد که آن اسم می‌خواهد. اگر شما به آن برخورد کنید می‌بینید به آن نیاز است.

> 43:24

شاگرد: همان فعلیت تدریجی در فرمایش شما است.

استاد: بله، ولی اسم می‌خواهد. یعنی وجوبی که آمده ولی هنوز مراهق است و بالغ نیست. در عرف می‌گوییم مستحب است. بچه که نماز ظهر را می‌خواند می‌گوییم دارد نماز مستحب می‌خواند؟ یا نماز ظهر واجب شرع را می‌خواند؟ نماز ظهر واجب شرع را می‌خواند اما بر او مستحب است. الان شرط آنکه بلوغ است نیامده. خب وجوب صلاة ظهر رفته و وجوب نیست. یا همان وجوب نماز ظهر واجبی است که در شرع می‌دانیم؟ فعلاً چون یکی از اجزاء آن –زوال- آمده ولی یکی از اجزاء آنکه بلوغ است، نیامده آن وجوب برای این طفل نام خاصی دارد که وقتی همین طفل نافله ظهر را می‌خواند فرق می‌کند. حرام است که طفل نافله ظهر بخواند؟ یا خوب است؟ خوب است. خب وقتی نماز ظهر می‌خواند چه فرقی می‌کند؟ یا وقتی نماز صبح می‌خواند؛ طفل دو رکعت نافله فجر می‌خواند و دو رکعت هم نماز صبح می‌خواند، برای او که هر دوی آنها مستحب است! تفاوت اینها به چیست؟ تفاوتش خیلی روشن است. تفاوتی که الآن دارد این است که آن وجوبی دارد که برای او رنگ خاصی دارد. منظور من این است. این برای فعلیت تدریجی است.

بعد که جلو آمدیم و جمیع اجزاء محقق شد. بعد از تحققش هم یک فعلیت تدریجیه داریم. مثلا وقتی برای نماز ظهر «صلّ» می‌گویند ابتدا به ساکن نمی‌گویند «سلّم». ابتدا می‌گوید «کبّر» و بعد می‌شود «اقرأ» و بعد «ارکع». به تدریج بالفعل می‌شود.

شاگرد: انبساط خارجی آن تدریجی است.

وجوب احتیاطی در صوم یوم الشک

استاد: بله، تدریجی است. با اینکه به این معنا بالفعل شده اما امتثالش و فعلیت خارجی آن تدریجی است. برای مراحلی که در مقام امتثال میخواهد بر آن آثار بار شود ما قدرت و عجز داریم. بلوغ و صبوات داریم. عقل و جنون داریم. همه اینها شرائط تکلیف است. به نظرم اینها بعد از مقام ثبوت است. بر خلاف آن چه که گفته میشود. همچنین علم داریم. اسم هر کدام از اینها جدا میشود. و واجب مخیر و واجب احتیاطی داریم.

واجبی که در مرحلهای از فعلیت است که «یجوز لکم الاحتیاط»، این وجوب یک رنگی دارد. اگر طیف و ... میگویید، علیای حال با وقتی که فعال هست و علم به آن داریم فرق دارد. در آن جا کاری که انجام میدهد منظور نظر ما است. نه اینکه یک چیزی باشد و بعد از اینکه به آن علم پیدا کرد بر آن آثار بار شود. خمری که نمیدانند هیچ ترتیب اثری نمیدهد. بعداً که فهمید چون حکم بالفعل بوده، بر فعلیت حکم ترتیب آثار میدهد. بر وجوبی که الآن علم دارد با وجوبی که بالفعل است اما علم ندارد، میخواهیم یک اصطلاح بگذاریم و بعداً که میگوییم معلوم باشد؛ اینجا وجوبی داریم که به حکمش علم داریم، اینجا وجوبی داریم که به موضوعش علم داریم. اینجا وجوبی است که به موضوعش ظن معتبر داریم. اینجا موضوعی است که شک داریم اما محل احتیاط است، مثل یوم الشک.

اگر در این موارد تفاوت گذاشته شود، لازمهاش این است که ذهن ما مراحلی از وجوب را جدا میکند که وقتی جدا نکردیم دچار تعارض میشویم. دچار این تهافتها میشویم. اگر اینها را جدا کنید، عبارت نهایة الدرایه واضح میشود. مرحوم اصفهانی همراه صاحب کفایه شدند و فرمودند استاد ما راست میگوید. در مکاتبه قاسانی حضرت فرمودند: «صم للرؤیة و افطر للرؤیة»، در ادامه حضرت فرمودند: «ان وجوب الصوم منوط بالیقین»، وقتی به این صورت است دیگر تمام است. روایت هم این را میگوید و استصحاب هم جایی ندارد.

رفع خلط مراحل وجوب با نامگذاری آن مراحل

کلمات را ببینید: یک عالم بزرگ می‌گوید «وجوب الصوم منوط بالیقین»، کدام وجوب و کدام مرحله آن؟ شما می‌گویید وجوب الصوم و بعد هم قشنگ نتیجه می‌گیرید و می‌گویید سوم الشک به استصحاب هم نیازی ندارد. چرا این بزرگ الآن این را می‌گویند؟ چون اسم‌های جدا جدا برای این وجوب نگذاشته‌اند. اگر اسم‌های جدا و دقیق برای آن بگذارید، دیگر به این صورت نمی‌شود و می‌گویید کدام وجوب را می‌گویید؟ وجوبی که حضرت می‌فرمایند «و کان من شهر رمضان»، این را می‌خواهید بگویید؟ اینکه منوط به یقین نیست. شما با نیت شعبان گرفته‌اید «فکان من شهر رمضان». این وجوبی که اجزاء از آن دارد، کجا منوط به یقین است؟! وجوب بالفعل هم بوده. مثل کسی که خواب است.

تفکیک بین مراحل وجوب و مقام مدیریت امتثال

شاگرد: قبلاً برای نظم دادن به این مسأله مطلبی را فرموده بودید اما آیا الآن از آن عدول شده؟ قبلاً می‌فرمودید اسم این وجوبها را چه چیزی بگذاریم؟ گویا ذهن به این سمت می‌رود که اسم وجوبهای ثبوتی چیست. ولی بسیاری از مثالهایی که زدید برای فضای مدیریت امتثال است.

استاد: منافاتی ندارد. مانعة الجمع نیست. وجوب برای مراحل و اجزاء است. اجزاء موضوع ثبوتی هر کدام که جدا جدا محقق می‌شود، وجوب نسبت به تحقق او رنگ می‌گیرد. یعنی درجه‌ای از فعلیتش محقق است. فعلیت تدریجیه به این معنا است. لذا عرض کردم مقدمات مفوته را با همین طریق حل می‌کنیم. شما قطعاً می‌دانید که در ظهر آب ندارید و الآن هم ساعت یازده است و هنوز زوال نشده. آب هم دارید، اما الآن می‌توانید آن را بریزید یا نه؟ اگر بگویید می‌توانید بریزید مانعی ندارد ولی بیرون کلاس متشرعه شما را تحویل نمی‌گیرند.

شاگرد: عرض من این است که نظم آن مباحث به هم می‌خورد. یعنی تمام آن زحمتها کشیده شد که بین مقام طبیعت و مقام مدیریت امتثال جدا شود. الآن اگر سراغ اسم‌گذاری بروید و بگویید یک اسم برای وجوبی دارید که مدیریت امتثالش به این صورت است، گویا نظمش به هم می‌خورد.

استاد: نه، ما در موضوع ثبوتی بیست مؤلفه داریم. بیست مؤلفه در مدیریت امتثال داریم که اصلاً در عالم ثبوت دخالتی ندارد. حکم بالفعل می‌شود و اینها را باید بعداً لحاظ کنیم. شما می‌گویید اینها که قاطی می‌شود. من عرض می‌کنم چهل اسم می‌گذاریم. من که نگفتم بیست اسم می‌گذاریم تا اینها قاطی شود. تأکید امروز من روی همین است. یعنی اگر فرض گرفتیم اجزاء موضوع ثبوتی بیست تا است، وجوب نسبت به تحقق هر مؤلفه رنگ خاصی دارد و آثار دارد. یکی از آنها همین مقدمه مفوته است. یعنی چون آب هست و آب جزء الموضوع است، خب شما آن را یافته‌اید. نمی‌توانید بگویید چون زوال نیامده پس آن را می‌توانم بریزم. زوال جزء دیگری از موضوع ثبوتی است که حکم خودش را دارد.

شاگرد: وقتی می‌فرمایید مقام فعلیت تدریجی یعنی مقام متأخر آن. اینها مؤلفه‌های ثبوتی آن نیست. بحث تدریجیت آن است که حالا مثلاً زوال است و الآن باید آب پیدا کند و ... . لذا اسم‌گذاری ندارد. آن مواردی هم که بحث وصولش است و اینکه باید احتیاط کند و با شک به آن رسیده است، فضای امتثالش است. یعنی گمان می‌کنم که نظم سابق، منظم‌تر می‌کند. الآن ما چرا برای این اسم بگذاریم؟

> 52:42

استاد: اصلاً در ذهن من نیست که آن را به هم بزنم.

شاگرد: در ذهن قاصر من به این صورت است.

استاد: چرا؟ وقتی شما چهل اسم می‌گذارید، این اسم گذاشتن کجا نظم را به هم می‌زند؟

شاگرد: چرا باید اسم بگذاریم؟ چون یک وجوب است که فعلیت آن تدریجی است. مثلاً آلآن باغ شد و به اندازه بلوغ آب را بیرون نریز.

استاد: ببینید فعلیت تدریجی تنها برای فعلیت اجزاء موضوع ثبوتی است. نه علم. من کجا گفتم نسبت به علم فعلیت تدریجی دارد، به آن معنای اول؟ وقتی علم به موضوع ندارید حکم بالفعل هست یا نیست؟ فعلیت تدریجیه که من عرض کردم، منظورم این بود؟

شاگرد: نه، این فضای مدیریت امتثال است. یعنی دوباره نباید به فضای نام گذاری برای وجوب برود. یعنی وجوب یک مرحله است و همان وجوب تدریجاً فعلیت پیدا می‌کند. لذا به این توجه می‌دهیم که فضای مقدمات مفوته حل شود. یک مرحله این است که همان وجوب فعلیت‌یافته را می‌خواهیم در مقام مدیریت امتثال مدیریت کنیم، در اینجا نباید برای وجوب اسم بگذاریم. مثلا اگر فضای شک است و شارع یک جا گفته استصحاب کن و یک جا گفته احتیاط کن، همان واجبی که هست را می‌خواهیم احراز کنیم.

ارتباط وجوب اختیاری و اضطراری با مدیریت امتثال و مراتب وجوب

استاد: من یک مثال از مدیریت امتثال عرض می‌کنم که شیخ الطائفه فرموده‌اند. می‌دانید که مختار شیخ در تهذیب برای نماز این شد که فرمودند ما وقت مختار و وقت مضطر داریم. فرمودند وقتی اذان گفتند وقت نماز ظهر است تا حدود ساعت مثلاً دو و نیم. دو و نیم، سه وقت نماز تمام می‌شود و قضا است. می‌گوییم وقت نماز ظهر که تا غروب است! می‌گویند آن وقت برای مضطر است. بعد می‌گویند اگر تا ساعت دو و نیم، سه نخواند خدا او را عقاب می‌کند؟ می‌گویند نه، او را عقاب نمی‌کند؛ «ان الوجوب عندنا علی ضروب، وجوب یعاتب علی ترکه و وجوب یعاقب علی ترکه». وجوب اختیاری و وجوب اضطراری.

روی نظر شیخ جلو بروی‌م. الآن می‌خواهم عرض کنم وقتی زوال شد وجوب بالفعل است اما در مدیریت امتثال می‌گویند دستپاچه باش و زود بخوان. نماز ظهر را عقب نیندازد؛ تا این فاصله عقب‌تر نیاندازد که برای مضطر است. در چنین فضای شما روی وجوب اختیارای که شیخ گفته‌اند چه اسمی می‌گذارید؟ چه وجوبی است که شیخ می‌گویند اختیاری است؟

شاگرد: وجوب مبادری؛ آن را در مقام مدیریت امتثال می‌آوری‌م. آن را در ثبوت دو وقت نمی‌کنی‌م، می‌گوییم آن یک وقت است. ولی در مدیریت امتثال وجوبی داری‌م که وجوب مبادرتی است.

استاد: مبادرت هست اما می‌توانند آن را ترک کند یا نه؟ من می‌خواهم طوری برای وجوب وصف بیاوری‌م که با آن چه که الآن از او انتظار داری‌م، من‌اسب حال الآن او باشد.

شاگرد۲: اگر آن را در مقام امتثال ببری‌م معنایش این می‌شود که شارع خواسته به این صورت مدیریت کند که وقتی را می‌گذارم که اسم آن را وقت اختیاری می‌گذارم و به یک نحوی ترغیب می‌کنم که اصلش تا غروب است اما به نحوی مدیریت می‌کنم تا به‌خاطر اینکه به آخر وقت نیندازند، یک مدت زمانی را بین کل زوال تا غروب معلوم می‌کنم و می‌گوی‌م در حال اختیار باید تا این زمان انجام بدهید. این لزوم انجام دادن از حیث «قدم و قدمان» است.

استاد: خب کسی که اختیار نکرد چه؟! اختیارا نماز نخواند و حال آنکه شما می‌گویید وجوب دارد. شما برای این وجوب یک عنوانی بگذارید. مرحوم شیخ می‌فرمایند وجوب اختیاری و وجوب اضطراری. ایشان می‌گویند اگر مضطر نیستی معصیت کرده‌ای. توضیحی که می‌دهند با عنوانشان جور نیست. ایشان می‌گویند وجوب اختیاری و وجوب اضطراری؛ بعد می‌گویند نه، یعنی یعاتب، لایعاقب. این تناقض عنوان با حکم می‌شود.

شاگرد: در مقام مدیریت امتثال، لازم است که گاهی شارع یک چیزهایی را حرام بکند.

استاد: نه، منظور من حکمت نامگذاری نیست که برای عرف اثر داشته باشد. منظور من نامگذاری دقیق کلاس فقه است که ما در کلاس فقه مخلوط نکنیم. پس ما کاری با عرف نداریم. من میخواهم در کلاس فقه احکام را قاطی نکنیم. عنوان، عنوانی باشد که حکم به روشنی ذیل آن بیاید.

شاگرد: تنظیم فضای ثبوت؛ ما یک وجوبی داریم که برای نماز ظهر است. در طول آن در همان مقام ثبوت، گفته شده که بین زوال و غروب خوانده شود. حال اگر اختیاری و اضطراری را برای فضای مدیریت امتثال بگیریم، میگوییم مصلحت اصلی، ما بین اینها بوده اما شارع یک واجب در فضای امتثال میگذرد که تا ساعت دو و نیم باید بخوانی؛ یعنی وجوبی است که میخواهم شامل همه بشود و نمازها به آخر وقت نیافتد.

استاد: خب اگر اختیارا نخواند چه؟

شاگرد: عصیانی است که بهخاطر گوش ندادن به مدیریت امتثال شارع است.

استاد: یعنی عصیانی است که اگر بر آن اصرار داشته باشد، فاسق میشود؟

شاگرد: مثلاً شارع در مقام مدیریت امتثال بگوید حالی را انجام ندهید.

استاد: یعنی خود شیخ که این را میگویند قائل به این هستند؟! کسی است که اصرار دارد اختیارا دم غروب آفتاب نماز میخواند، ایشان میگویند که فاسق است؟! ببینید منظور من این است: با اینکه وجوب را میگوییم اما در محدوده اختیاری که شیخ میفرمایند وجوب را به‌گونه‌ای ببینیم که اگر اختیارا آن را ترک کرد این جور نباشد که دچار تناقض شویم. منظور در میان مردم نیست. منظورم در کلاس فقه است. میگوییم وجوب در این ساعت اول زوال تا دو و نیم، چه جور وجوبی است که هم وجوب است و هم شارع میخواهد آن را انجام بدهند و هم دست روی گرده مردم میگذارد که برو، اما درعین‌حال اگر اختیارا هم نرفت کاری با او ندارد. حال فعلاً فرمایش شیخ جای خودش باشد. این چه جور وجوبی است؟

وجوب موسِّع و وجوب مرغِّب

شاگرد۲: مثل واجب مخیر.

استاد: احسنت. مثل واجب موسع. در واجب موسع وجوب آمده و فعال است، یعنی بکن اما درعین‌حال می‌گویی که نکن. یاداتان هست که عده‌ای در اصول در واجب موسع گیر افتاده بودند. می‌گفتند در تعریف واجب موسع تناقض هست. واجب است، یعنی بکن، موسع است یعنی اگر نکردی هم نکردی. آن وقت باید مدام توضیح می‌دادند به بین الحدین و ... . برخی گفته بودند اول الفردش واجب است و برخی گفته بودند آخر فردش واجب است. بحث‌های خوبی در واجب موسع بود. آن چه که من می‌خواهم عرض کنم این است: مثلاً یک واژه‌ای بیاوریم که مناسب با آن باشد. مثل وجوب فعال، که علم آن را فعال می‌کرد. مثلاً بگوییم رغبت ممتثل را خیلی زیاد می‌کند و او را ترغیب می‌کند. وجوب مرغِّب. تا می‌گویی وجوب مرغب، یعنی وجوب است و از نظر کلاس فقه ما در وجوب مشکلی نداریم اما مرغِّب است. یعنی نوع وجوب در مرحله‌ای از ترغیب است که اگر هم نکردی عقاب ندارد. مثل واجب موسع که از حیث وجوب کلاس فقه هیچ مشکلی نداریم اما ریخت وجوب موسع این است که اگر هم نکردی عقابی ندارد و تا غروب وقت دارد.

ببینید الآن در کلاس ما روی واجب موسع نام‌گذاری کرده‌ایم و راحت هستیم. به‌راحتی من این را می‌گویم و ذهن شما هم مشکلی ندارد. خیلی از چیزها در کلاس فقه هست که ما درگیر آن می‌شویم اما اسمی ندارند. احساس من این است که اگر اسم‌های جدا برای آن‌ها گذاشته شود؛ یعنی این اسم‌ها بعد جا بگیرد که منظور از این، این است و منظور از آن، آن است، و تفاوت‌های آن‌ها هم با مثال‌های واضح، روشن شده باشد، دیگر بزرگی مثل مرحوم اصفهانی نمی‌گویند «وجوب الصوم منوط بالیقین»، پس اصلاً استصحاب و شک معنا ندارد. خب کدام وجوب؟! وجوبی که چهل تا اسم دارد؛ اگر این اسم‌ها جدا شده بود در اینجا که این را نمی‌گفتید. در اینجا می‌گویند «وجوب الصوم منوط بالیقین»، خب کدام وجوب؟ وجوب فعال قطعی که در روایات «صم للرؤیة» ملاحظه می‌قاتیت هم در آن شده.

حال من برای فردا عرض می‌کنم؛ چهار باب است. تمام روایات را مرور بکنید؛ ما هم این چهار باب را با ملاحظه همه روایات جمع‌بندی می‌کنیم. از نظر بحثی به آن چیزی برسیم که فرمایش نهایة النهایة و منتقی محل تردید قرار بگیرد و ارسال مسلم نباشد؛ در منتقی جمله عجیبی گفته بودند. گفته بودند تعجب است که اعاظم از این نکته غفلت کرده بودند. من هم گفتم غفلت نکرده بودند. بلکه شما چیزی می‌گویید خلاف ارتکاز آن‌ها بوده است. غفلتی نبوده. اگر فردا به این برسیم ادامه جزوه را پیگیری می‌کنیم.

والحمد لله رب العالمین